[165] گرفت با معاويه صلح كند، از خانه خارج شد تا اينكه أو را ديد، هنگاميكه با يكديگر اجتماع كردند، معاويه بالای منبر رفت ودستور داد امام روی منبر يك پله پائين تر از أو بايستد. آنگاه معاويه اينگونه سخن گفت: أي مردم اين حسن پسر علی وپسر فاطمه است، ما را شايسته خلافت دانسته وخود را سزاوار آن نمی داند، وآمده است تا با اختيار صلح كند، آنگاه گفت: أي حسن بايست. امام برخاست واينگونه سخن گفت: سپاس خدای را سزاست كه به سبب نعمتها وپياپی بودن آنها، وبرطرف ساختن شدائد وبلاها نزد دانايان وغير آنها شايسته حمد وستايش است، بندگانی كه به وجودش اعتراف دارند، بسبب آنكه بخاطر جلالت وبزرگيش از توهم بدور مانده، واز آنكه اوهام به أو راه يابد برتر می باشد، واز آنكه در افكار مخلوقاتش قرار گيرد، وعقول انديشمندان أو را احاطه نمايد اوج گرفته است. وگواهی می دهم كه معبودي جز أو نمی باشد، در پروردگاری ووجود ويگانگی اش يكتاست، بی نياز بوده وشريكي ندارد، يكتائی است كه پشتيبان ندارد. وگواهی می دهم كه محمد بنده ورسول اوست، اورا برگزيد وانتخاب كرد، از أو خشنود شد، واو را برانگيخت تا بسوی حق دعوت
